



٥٨٢٤٢



دانشگاه تهران  
دانشکده حقوق و علوم سیاسی

عنوان:

موانع گفت و گو و مدارا در فرهنگ سیاسی ایران معاصر

نگارش:

راضیه برمک

استاد راهنما:

دکتر سیداحمد موثقی

استاد مشاور:

دکتر جهانگیر معینی علمداری

پایان نامه

برای اخذ درجه کارشناسی ارشد

در رشته علوم سیاسی

۱۳۸۲ / ۱۰ / ۳

شهریور ۱۳۸۱

۵۸۲۴۲

# فرم ارزشیابی پایان نامه کارشناسی ارشد



دانشکده: حقوق و علوم سیاسی - گروه: علوم سیاسی

در چارچوب ارزیابی مرحله تحقیقاتی متخ کارشناسی ارشد دانشجویان دانشگاه تهران

رأییه بر مک ۱/۱/۱

به شماره دانشجویی: ۲۱۰۱۷۸۰۰۲ رشته: علوم سیاسی

تاریخ: علوم سیاسی

پایان نامه خرداد به ارزش: ۴۰ واحد ریاضی در نیمسال اول سال تحصیلی: ۱۳۹۸-۹۹

عنوان: موانع گفت و گو و مدارا در فرهنگ سیاسی ایران معاصر

به سرپرست (استاد راهنما): دکتر موقتی / استاده مشاوره: دکتر جهانگیر معینی / استاده مشاوره دوم (حسب مورد): دکتر عالم

تاریخ: ۸۱/۷/۱۵ در حضور هیأت داوران به شرح ذیل به (مرتبت / عدم مرتبت / اصلاحاتی) دفاع نمود.

امضاء	محل اشتغال	مرتبه علمی	اسامی هیأت داوران
	دانشکده حقوق و علوم سیاسی	استادیار	۱- استاده راهنما: دکتر احمد موقتی
	" " "	استادیار	۲- استاده مشاوره: دکتر جهانگیر معینی علمداری
	" " "	استاد	۳- استاده داور: دکتر عبدالرحمن عالم
			۴- استاده داور:
			۵- استاده داور یا استاده مشاوره دوم:

به عدد	به حروف
۱۹/۵	نوزده و پنج

نمره نهایی هیأت داوران:

ملاحظات:

تذکر: نمره به درج نمره جداگانه در یک از داوران نبوده و فقط نمره مورد توافق هیأت داوران (متوسط) اعلام می شود.

سرپرست تحصیلات تکمیلی دانشکده

با سلام، نظر به اعلام نمره نهایی فوق الذکر از جانب هیأت داوران خراشمنده است نسبت به انجام امور فراغت از تحصیل دانشجوی یاد شده برابر ضوابط و مقررات اقدام مقتضی بذول فرمائید.

نام و نام خانوادگی مدیر گروه: دکتر حمید احمدی

امضاء و تاریخ:

توجه مهم: کلیه نوشته ها به استثناء نمره هیأت داوران و مطالب بند ملاحظات قبل از دفاع باید با ماشین تایپ گردد.

تذکر: این فرم به دفتر تحصیلات تکمیلی دانشکده ارسال و تصویر آن در گروه مربوط نگهداری می شود.

فردا خورشید از آن پنجره‌هایی است  
که هیچ‌گاه بسته نبوده‌اند

تقدیم به ایران  
میهن شهیدان

## چکیده

به طور کلی زندگی و کردارهای سیاسی در هر جامعه‌ای در چارچوب گفتمان سیاسی مسلط تعین می‌یابد. هر گفتمانی شکل خاصی از زندگی و کردارهای سیاسی را ممکن می‌سازد و هویت و خود فهمی‌های فردی را به شیوه ویژه‌ای تعریف می‌کند و برخی از امکانات زندگی سیاسی را متحقق و برخی دیگر را حذف می‌نماید.

چون هر گفتمان سیاسی حاوی اصول و قواعدی است که کردارهای سیاسی را متعین می‌سازند تحول گفتمانی نیز لازمه تحول در آن کردارهاست. ساختار سیاسی حوزه‌ای است که در پرتو گفتمان شکل می‌گیرد و با تغییر گفتمانها ساختارها دگرگون می‌شوند و از نو تعین می‌یابند؛ از سوی دیگر استقرار و سلطه هر گفتمانی نیازمند پشتیبانی آن از جانب نیروها و قدرتهای حامی آنهاست.

به طور کلی در تاریخ معاصر ایران سه گفتمان سیاسی مسلط در پی تعریف و تشکیل زندگی، کردارها و ساختارهای سیاسی جامعه بوده‌اند.

۱. گفتمان پاتریمونالیسم سنتی ۲. گفتمان مدرنیسم ۳. گفتمان بنیادگرای اسلامی  
اگر چه هم زمان با این سه گفتمان سیاسی مسلط، گفتمان دموکراتیکی هم از زمان انقلاب مشروطه به بعد با عنوان «گفتمان مقاومت» ظهور یافته است. این گفتمان در ادوار مختلف تاریخ سیاسی ایران در اشکال مختلفی جلوه‌گر شد و به ویژه در قالب مشروطه خواهی، ناسیونالیسم، لیبرالیسم و... نهضت اصلاحات سیاسی متجلی گردیده‌اند و هرگاه بحران در سلطه و مشروعیت سیاسی اقتدار دولت مرکزی شدت یافته است مجالی برای ظهور آن گفتمان پدید آمده است.

پاتریمونالیسم سنتی، گفتمان مسلط در ایران دوران قاجاریه بود. این گفتمان مرکب از عناصر نظریه شاهی ایرانی، نظریه سیاسی شیعه (به تعبیر دوران صفویه)، و پدرسالاری قبیله‌ای است که شیوه خاص استبداد دوران قاجاریه بود.

این گفتمان بر اقتدار و اطاعت مطلقه، پدرسالاری سیاسی، قداست دولت و رابطه مستمر آن با خدا، رابطه میان حکام و علمای دین و ساختار قدرت عمودی، یک جانبه و

غیرمشارکتی و غیررقابتی تأکید می نمود. از این حیث فضای تنگی را برای شکل‌گیری فردیت و کردارهای سیاسی فردی و آزادی عمل و اندیشه فراهم می‌کرد و در عوض فضای ساختاری لازم را برای اقتدارگرایی، اطاعت‌پذیری، انفعال سیاسی، اعتراض خاموش، ترس و وحشت گسترده، بدبینی و بی‌اعتمادی سیاسی ایجاد می‌نمود. لذا در پرتو این گفتمان، فرهنگ سیاسی و کردارهای اجتماعی و نیز روابط قدرت در درون ساختار اقتدارگرایی دولت شکل می‌گرفت. چنین ساختاری توانایی اتباع را برای زندگی مدنی و جمعی به حداقل کاهش می‌داد و دیگر جایی برای رقابت و مشارکت در حوزه عمومی باقی نمی‌گذاشت.

بنابراین نگرش‌های ذات‌گرایی که خلق و خوی اجتماعی و سیاسی ثابتی را برای مردم قائل هستند خصلت تاریخی و گفتمانی آنها را نادیده گرفته و موانع عمده‌ای را بر سر راه زندگی دمکراتیک جامعه ایجاد می‌کنند و مجرای دیگری را برای جامعه‌پذیری فرد باقی نمی‌گذارند؛ در نتیجه تداوم این ساختار نهاد دولت مستمراً باز تولید می‌شود.

دلیل این که در این گفتمان به عنوان اولین گفتمان مسلط در تاریخ معاصر کشور بحثمان را متمرکز کرده‌ایم، همین تداوم عناصر فرهنگی و برخی ابعاد ساختار سیاسی آن است که در درون گفتمانهای بعدی باز تولید شده است و بخش عمده‌ای از درونمایه‌های فرهنگ سیاسی کشور را تشکیل داده است.

بنابراین گفتمان مسلط بعدی (مدرنیسم مطلقه پهلوی) گسست کامل از گفتمان قبلی نیست، بلکه عناصری از پاتریمونیالیسم سنتی را با ایدئولوژی مدرنیسم درآمیخته است. به دنبال آن، گفتمان بنیادگرایی اسلامی نیز با بازتولید ساختارهای سیاسی دو گفتمان قبلی عناصری از آن دو را با ایدئولوژی اسلامی سیاسی و سنت‌گرایی تلفیق نموده و گفتمان جدیدی را پی‌افکنی نموده است.

می‌توان گفت فرهنگ سیاسی محصول گفتمانهای مسلط است و با تغییر گفتمانها، تحولات خاصی هم در آن رخ می‌دهد؛ اما با این حال عناصر فرهنگی از خصلت ماندگاری چشمگیرتری برخوردارند و تنها به تدریج و در درازمدت فرسایش می‌یابند.

## فهرست مطالب

مقدمه .....	۱
<b>فصل اول: چارچوب نظری و تئوریک</b> .....	۳
چارچوب نظری و تئوریک .....	۴
مفهوم تساهل و مدارا در اندیشه سیاسی غرب .....	۴
تعریف تئوریک دیالوگ (گفت و گو) .....	۱۱
۱. گفت و گو به مثابه روش معرفتی .....	۱۳
۲. محور اخلاقی گفت و گو .....	۱۴
۳. عرصه وجودی گفت و گو .....	۱۶
طرح گفتمان .....	۱۷
گفتمان جامعه بسته .....	۲۱
گفتمان جامعه باز .....	۲۴
یادداشت‌های فصل اول .....	۳۱
<b>فصل دوم: فرهنگ سیاسی ایران</b> .....	۳۵
تعریف فرهنگ سیاسی .....	۳۶
اقتدارگرایی و تأثیر آن بر فرهنگ سیاسی ایران .....	۴۲
ریشه‌های اجتماعی فرهنگ اقتدارگرا .....	۴۶
مفهوم استبداد شرقی .....	۵۲
مبانی فرهنگ سیاسی ایران .....	۵۵
فرهنگ ستیز و خشونت .....	۵۵
ریشه‌های تاریخی فرهنگ ستیز و خشونت (فرهنگ اقتدارگرا) .....	۵۷
۱.۱ ساختار استبدادی .....	۵۷

۵۹	۲. ساختار اجتماعی مبتنی بر نابرابری
۶۲	ریشه‌های ذهنی، معرفتی فرهنگ ستیز و خشونت
۶۲	۱. یکتانگاری معرفتی
۶۴	۲. یکتانگاری دینی
۷۳	فرهنگ بی‌اعتمادی و توهم توطئه
۷۶	عناصر ثانویه فرهنگ سیاسی ایران
۷۶	۱. ذهن‌گرایی واقعیت‌گزیزی
۸۱	عمل زدگی - سیاست‌گزیزی
۸۵	مطلق‌گرایی - اسطوره‌زدگی
۹۱	تقدیرگرایی - منجی‌گرایی
۱۰۱	بدبینی - بی‌اعتمادی
۱۰۹	نتایج اقتدارگرایی
۱۳۰	مفروضات اندیشه انتقادی
۱۳۷	فقدان گفت و گو و نقد در نظام خیمه‌ای
۱۵۳	یادداشت‌های فصل دوم
۱۶۸	فصل سوم: گفتمان اقتدارگرایانه پاتریمونیاالیستی (پدرسالار)
۱۶۹	گفتمان اقتدارگرایانه پاتریمونیاالیستی (پدرسالار)
۱۷۲	جامعه سیاسی بسته و سنتی
۱۷۵	پاتریمونیاالیسم و ساخت اقتدار پدرشاهی
۱۷۷	ریشه تاریخی پاتریمونیاالیسم در ایران
۱۸۲	مبانی اقتدار در فرهنگ سیاسی ایران
۱۸۳	۱. مبانی سنتی اقتدار
۱۸۳	۲. مبانی دینی اقتدار



۱۸۳	۳. مبانی عرفی قانونی
۱۸۶	جامعه بسته سنتی و ساخت پاتریمونیالیستی و گفتمان اقتدارگرایانه قاجار
۲۲۵	یادداشت‌های فصل سوم
<b>فصل چهارم: گفتمان اقتدارگرایانه ناسیونالیستی (نوپاتریمونیالیسم)</b>	
۲۳۱	گفتمان اقتدارگرایانه ناسیونالیستی (نوپاتریمونیالیسم)
۲۳۲	شکل‌گیری استبداد مدرن در قرن بیستم (پهلوی دوم)
۲۵۱	تبیین جامعه شناختی استبداد پهلوی
۲۵۵	ساختار حکومت
۲۶۴	ویژگی‌های ساختاری رژیم محمدرضا شاه:
۲۶۹	ساختار سیاسی
۲۶۹	ساختار نظامی و امنیتی
۲۶۹	دیوان سالاری و بوروکراسی متمرکز
۲۷۱	سطح پایین نهادمندی سیاسی
۲۷۲	انحصار سیاسی (فضای بسته سیاسی)
۲۷۶	ویژگی غیررسمی بودن نظام سیاسی
۲۷۷	گسترده‌گی فساد
۲۷۸	گفتمان بنیادگرای اسلامی
۲۸۱	یادداشت‌های فصل چهارم
۲۸۶	نتیجه‌گیری
۲۹۴	منابع و مآخذ
۲۹۹	

## مقدمه

### طرح مسأله یا فرضیه

یکی از ملزومات یک جامعه سالم و توسعه نیافته، وجود فرهنگ سیاسی مبتنی بر گفت‌وگو و مدارا، نقد و انتقاد و خردورزی است. به نظر می‌رسد که در ایران معاصر، زیست بوم عقلانیت با موانعی روبرو بوده است.

در این پژوهش فرض بر این است که غلبه گفتمانهای اقتدارگرایانه بر فرهنگ و ساختار سیاسی جامعه از موانع عمده فرهنگ گفت و گو و نقد بوده است که در نتیجه آن ما شاهد ظهور فرهنگ تک‌گفتاری (که به نوبه خود از مهمترین موانع عمده توسعه سیاسی است) بوده‌ایم. بنابراین تا زمانی که این ادبیات بر جامعه ما حاکم باشد سخن گفتن از دموکراسی و فرهنگ دموکراتیک عبث و بیهوده است؛ زیرا تحقق مشارکت و رقابت نیازمند ظهور گفتمان جامعه باز، دیالوگ و انتقاد سازنده و معقول در حوزه بین‌الذهانی می‌باشد.

در صورتی که در جامعه اقتدارگرا، فرد تابع ارزشها و هنجارهای از پیش داده شده است که این طبعاً با مشارکت و رقابت هماهنگی ندارد. زیرا گفتمان سیاسی مشارکت و رقابت، زیست بوم عقلانیت به نوبه خود مستلزم تحول در هویت فکری، فرهنگی فرد جامعه و خودفهمی‌های آنهاست. لازمه این خودفهمی‌ها خردورزی، عقلانیت انتقادی و دیالوگ در سپهر عمومی است. که به نظر می‌رسد در طی سالیان، ساختارهای جامعه با موانعی روبرو بوده است.

بنابراین در پاسخ به سؤال اصلی این پژوهش، فرضیه اصلی این نوشتار فقدان گفت و گو و مدارا نتیجه غلبه گفتمانهای اقتدارگرایانه بر فرهنگ سیاسی کشورمان بوده است.

### سؤال اصلی:

موانع گفت و گو و مدارا در فرهنگ سیاسی ایران معاصر

### متغیرها:

با توجه به فرضیه ارائه شده متغیر مستقل، غلبه گفتمانهای اقتدارگرایانه در ساختار سیاسی کشور است. متغیر وابسته، فقدان گفت و گو و مدارا در فرهنگ سیاسی جامعه

می‌باشد.

غلبه گفتمانهای اقتدارگرایانه در ساختار سیاسی کشور ← فقدان گفت و گو و مدارا در

فرهنگ سیاسی جامعه

### اهمیت موضوع و هدف پژوهش:

هدف از این پژوهش، بررسی و نقش عوامل و دلایل مؤثر در شکل‌گیری گفتمانهای موجود بوده است. در واقع هدف اصلی پژوهش تحلیل رابطه فرهنگ تک‌گفتاری و نقش گفتمانهای اقتدارگرایانه و مسلط در ساختار سیاسی کشور می‌باشد. در این نوشتار تلاش می‌شود با تفکیک جزء به جزء این عوامل و دلایل و تأثیر هر یک از آنها را در فرهنگ سیاسی ایران مورد بررسی قرار دهیم.

### سازماندهی پژوهش:

به طور کلی مباحث این رساله شامل چهار فصل می‌باشد. در فصل اول چهارچوب نظری مورد بررسی قرار گرفته است که در آن به تعریف تساهل و مدارا در اندیشه سیاسی غرب و تعریف تئوریک دیالوگ و گفت و گو پرداخته شده است. فصل دوم رساله با عنوان فرهنگ سیاسی ایران، به بررسی اقتدارگرایی و تأثیر آن بر فرهنگ سیاسی جامعه پرداخته و در مباحث بعدی فصل، ریشه‌های اجتماعی، تاریخی، سیاسی، ذهنی و فرهنگی اقتدارگرایی مورد کنکاش قرار گرفته است.

فصل سوم و چهارم رساله اختصاص دارد به تبیین جامعه شناختی اقتدارگرایی و مبانی و ریشه‌های تاریخی گفتمانهای اقتدارگرایانه پاتریمونیالیسم، نوپاتریمونیالیسم و گفتمان بنیادگرای اسلامی.

## فصل اول

### چارچوب نظری و تئوریک

## چارچوب نظری و تئوریک

### مفهوم تساهل و مدارا در اندیشه سیاسی غرب

مفهوم تساهل و مدارا حداقل در تاریخ اندیشه سیاسی غرب نخست در زمینه مذاهب پدید آمد. مسیحیت خود در امپراطوری روم مورد عدم تساهل قرار گرفت، زیرا نظم اخلاقی، جامعه روم را که مبتنی بر پرستش خدایان بود مورد تهدید قرار می داد. مسیحیان اولیه ای که از زیر بار ظلم رومیان رهایی یافتند طبعاً بیشتر از مسیحیان بعدی اهل تساهل بودند اما بعدها مسیحیت به تدریج نامتساهل شد تا جایی که در اواخر قرون وسطی عدم تساهل به اصل حاکم بر کلیسا تبدیل شده سرپیچی از رهنمودهای کلیسا هم پایه طغیان در مقابل دولت به شمار آمد و بدعت و مخالفت دینی عامل هرج و مرج شناخته شد.

از دیدگاه کلیسا رها کردن مخالفان در حال گناه خود ظلمی به آنان تلقی می شد. بنابراین سرکوب عامل رهایی آنها از عذاب ابدی به شمار می رفت. کلیسا تنها مفسر بر حق کلام خداوند محسوب می شد هر چند خود دارای اختلافات درونی بود. البته در تئوری فرد مؤمن مجبور نبود از چیزی جز کلام خداوند اطاعت کند؛ از این نظر او مطیع خداوند به شمار می رفت نه تابع انسان. اما در عمل فرد قاضی و داور عقاید و اعمال خود نبود. بنابراین ریشه اندیشه تساهل در غرب را باید در تحولات جنبش اصلاح دین و نزاع کلیسا و دولت جستجو کرد. [۱]

اندیشه تساهل در قرن شانزدهم درست در عصر اعتقادات و مشاجرات مذهبی شدید و متعصبانه پدید آمد. عصری که در آن صمیمانه اعتقاد داشتن مهمترین مسأله حیات فرد به شمار می رفت و مشوق تعصبات و عدم تساهل و تحمیل عقاید بود، در عین حال نوعی از آزادی را به همراه آورد که تساهل خوانده شد.

تساهل در اصل نه از بی تفاوتی و شکاکیت و یا گشاده نظری، بلکه از ایمان شدید زاده شد. (اگرچه بعدها امانیسم و راسیونالیسم و فردگرایی نیز آن را پرورش دادند).

تکرار این گفته سنت اگوست که «آنها را وارد کنید به درون بیابند» در جهت توجیه اولویت اجبار به اعتقاد بر بی اعتقادی و عذاب ابدی صورت می گرفت. تأکید بر صمیمیت و

صادقانه بودن ایمان مذهبی در آن دوران زمینه تساهل را فراهم ساخت زیرا تحمیل عقیده موجب تظاهر و ریاکاری می شد و این خود نقض غرض بود. [۲]

جوهر دفاع از تساهل بر مبنای دلایل مذهبی از این قرار است که چون ایمان واقعی، ایمان قلبی و صمیمانه است و تظاهر به اعتقاد به معنی اعتقاد راستین نیست بنابراین تحمیل عقاید و عدم تساهل موجب گسترش ریاکاری می شود و این از نظر دینی ناموجه است.

غایت دین که همان ایمان داوطلبانه و واقعی است با روش های غیرمتساهلانه و به ویژه خشونت بار حاصل شدنی نیست. تحمیل اعتقاد به ریاکاری می انجامد و ریاکاری بدتر از بی ایمانی است. اما بعدها در قرون هفدهم و هجدهم اندیشه تساهل از تعلقات مذهبی اولیه اش جدا شد و به هرگونه عقیده ای تعمیم یافت. بدین ترتیب در حالی که استدلال مذهبی به حفظ خلوص عقاید مذهبی نظر داشت استدلال فلسفی نیز جان گرفت و در آن فرد به عنوان غایت نگریسته شد؛ به این معنی که هرکس به عنوان موجودی تام و تمام حق اظهار عقیده خود را دارد. البته در این استدلال هم فرد نباید از طریق اظهار عقیده خود گزندگی به دیگران برساند. لذا با رواج اندیشه قانون و حقوق طبیعی در قرون هفدهم و هجدهم، اصل تساهل نسبت به عقاید دیگران جزئی از آن حقوق تلقی شد. [۳]

بنابراین اندیشه تساهل و مدارا یکی از ویژگی های دوران گذار تفکر سیاسی در غرب از اواخر قرون وسطی تا پیروزی لیبرالیسم به شمار می رود.

به طور کلی معنای مفهوم تساهل این است که ما آنچه را که اصولاً قبول نداریم می پذیریم؛ البته تساهل پذیرش مطلق نیست بلکه جمع اعتراض و پذیرش است. اگرچه تساهل در اساس معنایی منفی دارد و به معنی پذیرفتن امری است که از نقطه نظر پذیرنده مطلوب یا پذیرفتنی نیست. در مقابل آن، مفهوم آزادی معنایی مثبت دارد زیرا در اندیشه آزادی آنچه آزاد گذاشته می شود لزوماً نامطلوب نیست. حکومتی که آزادی بیان را ارج می نهد آن را مطلوب نیز می داند اما حکومتی که وجود مخالفان را تحمل می کند در واقع عقایدشان را نامطلوب می شمارد. بنابراین تساهل اصولاً همراه با انتقاد از موضوع تساهل صورت می گیرد حال آنکه آزادی به معنای کاربرد درست حق انتخاب فردی محسوب می شود. طبعاً در

جامعه‌ای که رعایت اصول مذهب در آن مرسوم است کسانی که این اصول را رعایت می‌کنند نمی‌توانند موضوع تساهل و مدارا باشند تنها کسانی که چنان اصولی را مراعات نمی‌کنند ممکن است مورد تساهل قرار گیرند. بنابراین مدارا با دشمنان صورت می‌گیرد. پس موضوع تساهل معمولاً مخالفان عامل تساهل هستند.

باید گفت که هم از نظر تاریخی و هم از حیث منطقی تساهل منزلی بر سر راه نیل به آزادی است. متساهل بر آن است که نباید مردم را مثلاً به خاطر عقایدشان مورد آزار قرار داد حال آنکه شخص لیبرال بر آن است که مردم اصولاً حق دارند هر عقیده‌ای را که می‌خواهند داشته باشند. استدلال متفکرانی که در طی قرن‌ها به دفاع از موضوع تساهل پرداختند از این قرار است:

اسپینوزا معتقد است که اگر حاکمی به اتباع خود حکم کند که چه اموری را به عنوان حقیقت بپذیرند و یا به عنوان غیرحقیقت رد کنند در این صورت نسبت به آنها ناروایی و حق آنها را سلب کرده است زیرا فرد نمی‌تواند حتی اگر بخواهد در چنین اموری حق خود را سلب کند. حق تعقل و داوری آزاد، نه صرفاً حقی است که دیگران باید به آن احترام بگذارند بلکه توانایی بالقوه‌ای است که آدمی نمی‌تواند حتی اگر بخواهد خود را از آن فارغ کند. پس تعقل صرفاً قدرت است و نه حق. بنابراین عدم تساهل رفتاری است برخلاف عقل؛ از این روی کوشش برای ایجاد همگونی اعتقاد نامعقول است. [۴]

لاک معتقد است که هیچ‌کس نمی‌داند که کدامیک از مذاهب حقیقی است، تنها ایمان قلبی در نزد خداوند پذیرفتنی است و چنین ایمانی را نمی‌توان به زور تحمیل کرد. [۵]

لاک استدلال می‌کند که سرکوب، سیاست مؤثری نیست زیرا زور می‌تواند به ظاهر فرد را اطاعت و ادا نماید اما نمی‌تواند موجب پذیرش عقیده‌ای در روح او گردد؛ تنها نتیجه اعمال زور گسترش نفاق و تظاهر و ریاکاری خواهد بود.

بنابراین سیاست سرکوبگرانه در زمینه عقاید از نظر اخلاقی زیانبار است و به طریق اولی موجب هدایت کسی به راه راست نمی‌شود و رستگاری او را تأمین نمی‌کند. پس در راه تساهل این ننگ (تعصب) را باید بزدائیم. [۶]